



سری کتابهای کمک آموزشی کارشناسی ارشد

جهان سوم و مسائل آن

مجموعه علوم سیاسی

مؤلفان:

محمدامین نوروزی پگینی - محمدمهدی علمدارلو

ویراستار علمی: غفور ممسنی طاشه کبود

نوروزی چگینی، محمد امین

جهان سوم و مسائل آن/ رشته علوم سیاسی/ محمد امین نوروزی چگینی، محمد مهدی علمدارلو/
ویراستار علمی: غفور محسنی طاشه کیود
هر سبحان،

۳۱۲: جدول، نمودار (آمادگی آزمون کارشناسی ارشد علوم سیاسی)

ISBN: 978-964-164-971-7

فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

فارسی - چاپ سوم

۱-جهان سوم و مسائل آن ۲-آزمونها و تمرینها (عالی) ۳-آزمون دوره‌های تحصیلات تکمیلی
۴-دانشگاهها و مدارس عالی - ایران - آزمونها
محمد امین نوروزی چگینی، محمد مهدی علمدارلو

ج - عنوان

LB ۲۳۵۳ / ن ۸۴۸ ج ۹ ۱۳۹۲

۳۷۸/۱۶۶۴

رده‌بندی دیویی:

۳۲۱۶۷۴۷

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: ☒ جهان سوم و مسائل آن

مؤلفان: ☒ محمد امین نوروزی چگینی

محمد مهدی علمدارلو

ناشر: ☒ مهر سبحان

نوبت و تاریخ چاپ: ☒ سوم/۱۴۰۴

تیراژ: ☒ ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ☒ ۴/۴۷۰/...

شابک: ☒ ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۱۶۴-۹۷۱-۷

انتشارات مهر سبحان: خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع مطهری، روبروی قنادی هتل بزرگ تهران،

تلفن: ۸۸۱۰۰۱۱۳-۴

جنب بانک ملی، پلاک ۲۰۵۰

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به موسسه آموزش عالی آزاد ماهان می‌باشد و
هرگونه اقتباس و کپی‌برداری از این اثر بدون اخذ مجوز پیگرد قانونی دارد.

مقدمه مؤلف

بارها در مطالب علمی و یا گفتگوهایی که میان مردم صورت می‌گیرد اصطلاح جهان سوم را شنیده‌ایم. برخی به محض اینکه این سؤال مطرح می‌شود که چرا ما در عقب ماندگی به سر می‌بریم، این امر را ناشی از جهان سوم می‌دانند. برخی برای اینکه جوامع دیگر را مورد تحقیر قرار دهند از این اصطلاح استفاده می‌کنند. اما واقعیت امر چیزی دیگر است. آنچه که در عرصه اجتماعی بازتاب می‌یابد ناشی از یک سری از واقعیتهای است. درک ما از این واقعیتهای و رویدادها در عرصه جهان عینی شکل می‌گیرد. ما در این کتاب تلاش می‌نماییم که ریشه شکل‌گیری این اصطلاح و این واقعیت، نظریات موجود در این مورد و تلاش‌هایی که به لحاظ تئوریک که برای خروج از این وضعیت صورت گرفته است را به صورت مختصر و مفید خدمت دانشجویان عزیز عرضه نماییم تا درک آنان از واقعیت شفاف شود.

این کتاب دربردارنده خلاصه‌هایی مفید از کتابهای موجود در زمینه جهان سوم است که در دانشگاههای ایران تدریس می‌شود و شامل کتب:

امپریالیسم و عقب ماندگی ← دکتر الهی

نظریه‌های امپریالیسم ← دکتر احمد ساعی

عقلانیت و آینده توسعه یافتگی سیاسی در ایران ← دکتر سریع القلم

مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم ← دکتر احمد ساعی

نظریه‌های توسعه و توسعه‌نیافتگی ← دکتر احمد ساعی

جهانی شدن و جنوب ← دکتر احمد ساعی، نشر قومس

جهان سوم و مسائل آن ← دکتر علی‌رضا کلانتر مهرجردی و دکتر طاهری، انتشارات سنجش می‌باشد که سعی شده همگی مختصر بیان شود. این کتاب در چهار فصل جمع‌آوری شده که فصل اول به جهان سوم می‌پردازد. فصل دوم درآمدی است بر مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم و فصل سوم به نظریه‌های امپریالیسم می‌پردازد و فصل چهارم عقلانیت را شامل می‌شود و فصل پنجم به جهانی شدن و جنوب اختصاص دارد.

اولین بار در سال ۱۹۵۲ یعنی در اوج جنگ سرد جمعیت‌شناس و اقتصاددان فرانسوی؛ آلفرد سووی این اصطلاح را به منظور طبقه‌بندی آن دسته از کشورهای جهان که از دو بلوک سیاسی، نظامی و اقتصادی آن زمان خارج بودند، به کار برد.

کلمه سوم در تاریخ تحولات سیاسی فرانسه سابقه طولانی‌تری دارد و به دوران انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) برمی‌گردد. قبل از انقلاب، طبقه متوسط رو به رشد شهری در مقابل دو طبقه بالای آن روزگار یعنی اشراف و ارباب کلیسا به طبقه سوم معروف بود.

معنای اولیه جهان سوم که به جایگاه این کشورها در بلوک‌بندی‌های نظامی و سیاسی و در عین حال اقتصادی آن روزگار مربوط می‌شد، معنایی انفعالی داشت.

مطرح شدن نظریه نیروی سوم از سوی رهبران یوگسلاوی سابق اولین قدم در جهت فعال نمودن اصطلاح جهان سوم بود. رهبران این کشور با ادغام کشور خویش در بلوک‌بندی سیاسی نظامی کمونیستی و پذیرش تسلط کشور شوروی سابق بر این بلوک‌بندی مخالف بودند و نظریه نیروی سوم را به عنوان بلوکی از کشورهای مستقل جهان که خواهان ایفای نقش فعال در جهت حفظ استقلال خویش و اصلاح نظام بین‌الملل دو قطبی پس از جنگ بودند، را مطرح کردند.

نکته: جنبش عدم تعهد بعد از فروپاشی شوروی اهمیت خود را از دست داد.

نکته: طبق نظریه سه جهان مائوتسه کشورهای جهان به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- جهان امپریالیسم شامل کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری غربی

- جهان سوسیالیسم امپریالیسم شامل شوروی سابق و اعمار آن

- جهان سوم شامل سایر کشورهای جهان

نکته: اندکی بعد از سوی رهبران حزب کمونیست بین کشورهای جهان بر حسب میزان قدرتی که در سطح بین‌المللی و

سلطه‌ای که بر دیگر کشورها داشتند سه دسته تقسیم‌بندی شکل گرفت.

- جهان اول شامل قدرت امپریالیستی یعنی امریکا و شوروی

- جهان دوم شامل کشورهای اروپای غربی و شرقی دنباله‌رو دو ابرقدرت

- جهان سوم شامل بقیه کشورهای جهان می‌شدند.

نکته: از نظر مائو و پیروانش رابطه این سه جهان رابطه‌ای هرمی و مبتنی بر قدرت بود.

نکته: مائو و پیروانش تلاش می‌نمودند تا معنای فعال و انقلابی برای اصطلاح جهان سوم اختیار کنند.

نکته: مائو و پیروانش کشورهای جهان سوم را به مثابه روستاییان در نظر گرفتند که باید شهرهای جهان یعنی کشورهای

امپریالیست را محاصره کرده، به تسلیم وادارند.

پس از تیره شدن روابط چین و شوروی سابق، چینی‌ها استدلال نمودند که سوسیال امپریالیسم شوروی خطرناکترین دشمن جهان

سوم است. چرا که ادعا می‌کردند، امپریالیسم سرمایه‌داری آمریکا بطور تاریخی در حال مرگ است بنابراین جهان سوم برای مبارزه

با این دشمن اصلی باید با دیگر کشورهای جهان دوم و اول و حتی امریکا همراه شود.

قوام نکرومه یکی از رهبران جهان سوم عنوان می‌کند که فقط دو جهان وجود دارد: یکی جهان انقلابی و سوسیالیستی است و

دیگری جهان ضد انقلابی و سرمایه‌داری با ملحق‌ات استعماری و امپریالیستی آن. باید خاطر نشان کرد تقسیم‌بندی جهان به شمال

و جنوب را اولین بار هاوس هوفر آلمانی به کار برد. او معتقد بود که قدرتهای بزرگ جهان همگی در بخش شمالی واقع شده‌اند.

هاوس هوفر چهار کشور قدرتمند را در نیمکره شمالی برشمرد (آلمان - آمریکا - روسیه - ژاپن) که معتقد بود هر یک از این کشورها

بزودی نواحی اطراف خود را به کشورشان ملحق می‌کنند و دنیا تبدیل خواهد شد به اتحادیه کشورهای آمریکایی (پان آمریکن) به

رهبری آمریکا، بلوک شرق آسیا به رهبری ژاپن، بلوک کمونیست به رهبری روسیه، اتحادیه کشورهای اروپا - آفریقا (ارو - آفریک)

به رهبری آلمان.

اصطلاح شمال و جنوب بعد از جنگ جهانی دوم نه در معنای جغرافیای سیاسی فوق، بلکه در معنای اقتصادی آن به کار گرفته

شد. یکی از دلایل کاربرد اصطلاح کشورهای جنوب برای کشورهای موسوم به جهان سوم، بیطرفی نسبی و فقدان جنبه‌های

ایدئولوژیک و ارزشگذارانه آن است که متضمن بار منفی نیست.

مفهوم رشد در مباحث مربوط به کشورهای جهان سوم غالباً در معنای اقتصادی آن به کار می‌رود و رشد اقتصادی کشورها را نیز بر

اساس شاخص‌های تولید ناخالص ملی و تولید سرانه ملی محاسبه می‌کنند. **تولید ناخالص ملی** عبارت است از ارزش پولی همه

کالاها و خدماتی که طی مدت معینی در اقتصاد یک کشور چه در بخش خصوصی و چه در بخش عمومی بدون کسر استهلاک و

هزینه‌های بهره‌برداری تولید و مبادله شده است. **تولید سرانه ملی** نیز عبارت است از تقسیم تولید ناخالص ملی بر تعداد جمعیت

یک کشور. مفهوم توسعه در سالهای اولیه پس از پایان جنگ جهانی دوم مترادف مفهوم رشد و در همان معنای صرف اقتصادی به

کار می‌رفت. روستو توسعه را در مفهوم صرف اقتصادی و مترادف رشد می‌دید که در آن توسعه فرایندی چند مرحله‌ای است که از

مراحلی چون سنتی، انتقالی، خیز و بلوغ می‌گذرد و در نهایت به مصرف انبوه می‌رسد. سازمان ملل متحد دهه ۱۹۶۰ را به عنوان

اولین دهه توسعه برای کشورهای جهان سوم اعلام کرد و هدف از نامگذاری این دهه را دستیابی این کشورها به رشد سالانه ۶

درصد اعلام نمود.

نکته: دادلی سیرز معتقد است که آیا فقر و بیکاری و نابرابری برای ثبات توسعه در یک کشور در کنار افزایش درآمد سرانه،

تغییراتی کرده است.

نکته: سازمان ملل دهه ۱۹۷۰ را دهه دوم توسعه نامید ولی این برنامه‌ها نیز موفق نبود زیرا مکانیزم‌ها و ابزارهای رسیدن به اهداف و موانع سیاسی مورد توجه نبود.

نکته: مایکل تودارو، توسعه را جریانی چند بعدی می‌داند که مستلزم تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی، طرز تلقی مردم، نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه‌کن کردن فقر مطلق است.

مایکل تودارو وضعیت مطلوب را بر اساس سه ارزش اصلی، تعریف می‌کند:

۱- تأمین معاش

۲- افزایش اعتماد به نفس

۳- آزادی افراد جامعه

نکته: تعریف تودارو از توسعه حالت توصیفی و ایده‌آلی دارد.

نکته: مقوله توسعه، ماهیتی ارزشی، هنجاری و نسبی دارد.

گی روشه تعریفی از توسعه ارائه می‌کند که متضمن ماهیت ارزشی و نسبی آن است. توسعه عبارت است از: کلیه کنش‌هایی که به منظور سوق دادن جامعه به سوی تحقق مجموعه منظمی از شرایط زندگی جمعی و فردی که در ارتباط با بعضی از ارزشها مطلوب تشخیص داده شده‌اند، صورت می‌گیرد.

آندره گوندرفرانک اصطلاح توسعه و توسعه‌نیافتگی را برای توضیح وضعیت کشورهای موسوم به جهان سوم بیان می‌کند. اصطلاح نوسازی طی دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در ایالات متحده آمریکا در مورد کشورهای جهان سوم به کار می‌رفت.

نظریه‌پردازان مکتب نوسازی تحت‌تأثیر نظریه‌های تکامل اجتماعی و تغییر اجتماعی اندیشمندانی مانند هربرت اسپنسر، دورکهایم، ماکس وبر و تونیس قرار داشتند که جوامع موجود جهان را به دو دسته سنتی و نوین تقسیم می‌کردند. اینان نوسازی را فرایندی می‌دانستند که طی آن جوامع بشری از حالت سنتی به حالت نوین در می‌آیند. برخی از نظریه‌پردازان مکتب نوسازی بر مرحله‌ای بودن فرایند نوسازی تأکید می‌کنند.

نظریه مراحل رشد روستو از اولین نظریات مکتب نوسازی است که معتقد بود جوامع سنتی برای رسیدن به جوامع مدرن باید پنج مرحله را سپری کنند:

۱- مرحله سنتی

۲- شرایط قبل از خیز اقتصادی

۳- خیز اقتصادی

۴- مرحله بلوغ

۵- مرحله مصرف انبوه

نکته: سیریل ادوین بلک چهار مرحله را برای نوسازی برمی‌شمرد:

۱- ظهور نوگرایی و جنگ با سنت

۲- پیروزی نوگرایی و ایجاد رهبری طرفدار نوگرایی

۳- تحول عظیم اقتصادی و اجتماعی

۴- یکپارچگی جامعه

ارگانسکی و دیوید آپتر با تأکید بر جنبه‌های سیاسی نوسازی مراحل چندگانه‌ای را برای فرایند نوسازی ذکر می‌کنند.

نحله ساختارگرایی مکتب نوسازی، بر تفکیک مشخصات جامعه مدرن از جامعه سنتی تأکید کرده و فرایند حرکت به وضعیت مدرن را بیان می‌کنند.

تالکوت پارسونز عضو نحله ساختارگرایی مکتب نوسازی مفهوم متغیرهای الگویی را برای توضیح نوسازی به کار می‌برد و منظور از این مفهوم این است که در فرایند نوسازی گونه‌ای از رفتارها یا وضعیت‌ها به گونه‌ای دیگر تبدیل می‌شود.

متغیرهای الگویی نوسازی از دید پارسونز

الگوهای وضعیت مدرن

غیر عاطفی

عامه‌گرایی

خودگرایی

اکتساب

تفکیک کارکردها

←

←

←

←

←

الگوهای وضعیت سنتی

عاطفی

خاص‌گرایی

جمع‌گرایی

انتساب

تداخل کارکردها

اسملسر نوسازی را به عنوان حرکت از فنون ساده به کاربرد دانش علمی، از کشاورزی معیشتی به کشاورزی تجاری، از کاربرد نیروی بازوی انسان به کاربرد ماشین، از زندگی روستایی به زندگی شهری و غیره تعریف می‌کند. برخی از نظریه‌پردازان مکتب نوسازی، فرایند نوسازی را بر اساس پیدایش برخی ویژگی‌های روانی و شخصیتی در افراد یک جامعه توضیح می‌هند.

دیوید مک‌کلند پیدایش (انگیزه پیشرفت) را در میان افراد یک جامعه عامل و نشانه نوسازی آن، و دانیل لرنر نیز پیدایش (همدلی) و (مشارکت جمعی) را نشان نوسازی جامعه می‌داند.

عده‌ای از نظریه‌پردازان مکتب نوسازی پیدایش برخی فرایندهای اجتماعی را عامل و نشانه نوسازی یک جامعه تلقی می‌کنند.

- سرینواز نوسازی را بر اساس پیدایش فرایند (غربی شدن) توضیح می‌دهد.

- جرال د بریز نوسازی را بر اساس پیدایش فرایند شهری شدن توضیح می‌دهد.

- ویلبر مور نوسازی را بر اساس پیدایش فرایند صنعتی شدن تعریف می‌کند.

گروهی از تعاریف، وابستگی را به عنوان شکلی از روابط بین دو دسته از کشورها یعنی کشورهای موسوم به جهان سوم از یک سو و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از سوی دیگر در نظر می‌گیرند. در مقابل، گروهی دیگر از تعاریف، وابستگی را به عنوان یک وضعیت مشروط‌کننده در نظر می‌گیرند که نه تنها روابط خارجی بلکه ساختار داخلی دولت وابسته را نیز دربرمی‌گیرد.

نظریه‌پردازان موسوم به مکتب «اکلا» به ارائه گروه اول تعاریف وابستگی می‌پرداختند. این نظریه‌پردازان نیز بر روابط اقتصادی بویژه روابط تجاری بین کشورهای جهان سوم با کشورهای پیشرفته غربی توجه داشتند.

رائول پربیش، بنیان‌گذار مکتب اکلا، وابستگی را بر اساس مفهوم (رابطه مبادله) تعریف کرده است، رابطه مبادله بیانگر نسبت قیمت کالاهای صادراتی یک کشور به قیمت کالاهای وارداتی آن کشور است.

به گفته پربیش افول رابطه مبادله به زیان کشورهای جهان سوم و موجب تداوم وابستگی این کشورها به جهان پیشرفته صنعتی شده است.

اسوالدسونکل، مسائل کشورهای جهان سوم را در ساختار وابسته تجارت خارجی آنها می‌داند. به نظر سونکل وابستگی موجب شده که در فرایند تولید سرمایه‌داری دو ساختار به وجود آید که در مجموع یک کل را تشکیل می‌دهند. یکی ساختار مسلط توسعه یافته و دیگری ساختار وابسته توسعه نیافته.

در دو دسته اول از تعاریف وابستگی نیاز کشورهای موسوم به جهان سوم به بازارهای جهانی و همچنین نیاز به سرمایه و تکنولوژی خارجی به عنوان علت اصلی و مهمترین چهره وابستگی در نظر گرفته شده است.

جوزف‌نای بر وابستگی متقابل تأکید دارد و نظام بین الملل معاصر را بر اساس این مفهوم بررسی می‌کند.

آندره گوند فرانک وابستگی را بر اساس عواملی نظیر مبادله و سرمایه‌گذاری خارجی تعریف ولی عنوان می‌کند وابستگی به معنای وابستگی متقابل و در درون سیستم جهانی است و وابستگی پیرامون به مرکز بسیار بیش از وابستگی مرکز به پیرامون است.

مارتین استانبند عنوان می‌کند که سلطه سرمایه خارجی به کشورهای جهان سوم منحصر نیست و در اقتصاد برخی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز وجود دارد.

دوس‌سانتوز وابستگی را وضعیتی می‌داند که در آن، اقتصاد یک گروه از کشورها به وسیله توسعه و گسترش دیگر کشورها مشروط می‌شود. رابطه وابستگی متقابل میان دو یا چند کشور با این کشورها و نظام تجارت جهانی در شرایطی به رابطه وابستگی تبدیل

می‌شود که در آن برخی از کشورها قادرند با انگیزه درونی گسترش یابند در حالی که کشورهایی که در وضعیت وابستگی قرار دارند صرفاً می‌توانند به صورت مثبت یا منفی از توسعه کشورهای مسلط تأثیر پذیرند.

وابستگی از دید دوس سانتوز وضعیتی است که در آن اقتصاد گروهی از کشورها تابع توسعه اقتصادی گروهی دیگر از کشورها است و این دو دسته از کشورها در حالی وارد روابط متقابل تجاری شده‌اند که در درون کشورهای گروه دوم انگیزه و تواناییهای توسعه و گسترش وجود داشتند ولی در کشورهای گروه اول به دلایلی چنین انگیزه و تواناییهایی وجود نداشته است.

دوس سانتوز عنوان می‌کند که وابستگی مشروط کننده ساختار داخلی خاصی است و آن را به تابعی از امکانات ساختاری اقتصادهای مشخص ملی تبدیل می‌کنند.

کاردوسو و فالتو در دهه ۱۹۶۰ با انتقاد از نظریات مکتب اکلا، از آن منشعب شده و مباحثی را درباره وابستگی مطرح کردند که به وابستگی جدید معروف است. آنها سعی نمودند که از نقش عوامل داخلی کشورهای وابسته در تبیین وابستگی استفاده کنند.

کاردوسو و فالتو، امپریالیسم و وابستگی را دو روی یک سکه نمی‌دانستند و چنین تصویری را اشتباه می‌دانستند.

تعریف کاردوسو و فالتو از وابستگی - از نظر اقتصادی - یک سیستم زمانی وابسته است که انباشت و گسترش سرمایه نتواند عناصر ضروری پویایی خود را در درون سیستم بیابد.

کاردوسو و فالتو عنصر اصلی توسعه در اقتصادهای سرمایه‌داری را وجود امکانات «خود افزایی» برای سرمایه دانسته است و این امکانات شامل:

۱- تکنولوژی

۲- گسترش مداوم تولید وسایل تولید

۳- سیستم بانکی

از نظر کاردوسو و فالتو، وابستگی فقط بر پایه استثمار و سرکوب نیروهای خارجی قرار ندارد بلکه بر پایه پیوند منافع و همسازی بین طبقات حاکمه داخلی و طبقات بین‌المللی قرار دارد.

کاردوسو و فالتو وابستگی را مقوله‌ای ساختاری می‌دانند و به تأثیرات پیوندهای خارجی بر ساختارهای داخلی کشورهای وابسته نظیر روابط تولیدی و طبقات اجتماعی توجه می‌کنند.

کاردوسو و فالتو چند نوع وابستگی را از هم متمایز می‌کنند. در یک نوع وابستگی انباشت و گسترش سرمایه توسط نیروهای داخلی کنترل می‌شود اما از آنجا که کالاهای حاصله در این نوع اقتصاد شامل مواد اولیه و محصولات کشاورزی است به بازارهای بین‌المللی وابسته می‌شوند. نوع دیگر که اقتصاد جزیره‌ای نام دارد سرمایه‌گذاری‌ها از خارج تأمین می‌شود و با روند تولید محلی ادغام می‌گردد و از طریق استثمار نیروی کار افزایش می‌یابد و محصولات آن به بازارهای جهانی فروخته می‌شود.

در نوع دیگر که اقتصادهای صنعتی وابسته هستند انباشت سرمایه منتج از سرمایه‌گذاری‌های خارجی است اما محصولات صنعتی به طور عمده در بازارهای داخلی به فروش می‌رسند.

از نظر فالتو و کاردوسو دگرگونی‌های جاری در اقتصاد کشورهای وابسته، فقط ممکن است اشکال وابستگی را تغییر دهد ولی ماهیت و محتوای وابسته این اقتصادها ادامه می‌یابد.

فالتو و کاردوسو اعتقاد دارند حتی زمانی که اقتصاد پیرامون، تنها به تولید مواد خام نمی‌پردازد باز هم وابسته باقی می‌ماند چون تولید کالاهای سرمایه‌ای آنان نمی‌تواند باز تولید و گسترش آنها را تأمین کند.

فالتو و کاردوسو توسعه کشورهای وابسته را ممکن می‌دانند اما آن را از نوع دیگری می‌دانند و به آن (توسعه وابسته) می‌گویند.

برخی دیگر از صاحب‌نظران، وابستگی را به عنوان وجهی از نظام جهانی سرمایه‌داری تلقی می‌کنند.

معروف‌ترین نظریه پردازانی که به وابستگی در چارچوب نظام جهانی توجه کرده‌اند عبارتند از: والرش‌تاین - سمیرامین - آندره گوندرفرانک

ایراد وارد بر نظریات فالتو و کاردوسو این است که بیش از حد به ساختار داخلی و حکومت کنندگان در بحث وابستگی توجه نموده‌اند.

آندره گوندرفرانک تلاش نمود که وابستگی را بر اساس زنجیره روابط استثمارگری صادر شهر - اقمار در کل نظام جهانی توضیح دهد.

فرانک حلقه‌های امروزی وابستگی را به طور عمده در نیازهای ملی کشورهای جهان سوم و سرمایه‌گذاری خارجی مهمتر از همه در پدیده استقراض در برابر این کشورها می‌بیند.

آندره گوندرفرانک وابستگی را جزء طبیعت سیستم جهانی می‌داند و می‌گوید این طبیعت سیستم جهانی است که یک مرکز و یک پیرامون داشته باشد.

فرانک در نوشته‌های اولیه خود به امکان رهایی از وابستگی و به تبع آن تا امکان توسعه برای کشورهای وابسته اعتقاد داشت اما در نوشته‌های اخیر خود نسبت به این امکان شدیداً بدبین است.

سمیرامین نیز وابستگی را به عنوان بخشی از طبیعت نظام سرمایه‌داری جهانی می‌داند. او جهانی شدن سرمایه‌داری را بر اساس مقوله انباشت سرمایه توضیح می‌دهد.

به نظر سمیرامین یک نظام سرمایه‌داری جهانی وجود دارد که محرکه‌های توسعه خود را از این نظام می‌گیرد در حالی که کشورهای پیرامون قادر به این کار نشدند.

والرشتاین برخلاف سمیرامین و آندره گوندرفرانک نظام جهانی را متشکل از سه بخش می‌داند. او استدلال می‌کند که از قرن شانزدهم میلادی یک نظام نوین سرمایه‌داری در غرب شکل گرفت که تا قرن نوزدهم تمامی جهان را در خود ادغام کرد و این نظام بر اساس یک تقسیم کار نظام یافته و به سه بخش (مرکز- پیرامون- شبه پیرامون) تقسیم شده است.

- بخش مرکز متشکل از کشورهایی است که در آنها تولید کشاورزی و صنعتی موثرترین شیوه تولید است. تولید کالاها مستلزم به کارگیری شیوه‌های سرمایه‌بر است. از نظر والرشتاین تا قرن نوزدهم مرکز شامل تعداد اندکی از دولتهای اروپایی بودند اما طی قرن حاضر ابتدا امریکا و سپس ژاپن به مرکز پیوستند.

- پیرامون شامل کشورهایی است که فعالیت‌های اقتصادی آن کاربر است.

- از نظر والرشتاین امکان تحرک در سطوح (مرکز- پیرامون- شبه پیرامون) وجود دارد.

- نظریه‌پردازان نظام جهانی- سرمایه‌داری را بر اساس روابط تجاری تعریف می‌کنند.

- والرشتاین و سمیرامین پیدایش نظام سرمایه‌داری جهانی را در حدود قرن شانزدهم میلادی می‌دانند در حالی که آندره گوندرفرانک مدعی است که سابقه نظام سرمایه‌داری جهانی به پنج هزار سال قبل می‌رسد.

- بر نظریه‌پردازان مکتب نظام جهانی نوعی جبرگرایی و بدبینی حاکم است.

- وابستگی پیامد تقریباً اجتناب ناپذیر جهانی شدن نظام سرمایه‌داری است.

- وابستگی فقط وضعیتی منحصر به روابط خارجی نیست بلکه یک وضعیت ساختاری است.

اصطلاح کشورهای کم توسعه توسط ایولاکوست به کار برده شده برای معرفی کشورهای جهان سومی که اصطلاحی واقع گرایانه بود.

شایان ذکر است که دانشجویان عزیز، کتاب عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی در ایران نوشته استاد ارجمند دکتر محمود سریع‌القلم، کتابی خواندنی و فوق‌العاده لازم برای دانشجویان علم سیاسی می‌باشد. برای آزمون کارشناسی ارشد تا پایان بخش سوم (فصل چهاردهم) را حتما مطالعه فرمایید.

مقدمه ناشر

آیا آنانکه می‌دانند با آنانکه نمی‌دانند برابرند؟ (قرآن کریم)

پس از حمد و سپاس و ستایش به درگاه بی‌همتای احدیت و درود بر محمد مصطفی، عالی نمونه بشریت که در تاریخ دور تاریخ، بنا به فرمان نافذ صمدیت از میان مردمی برخاست که خود بودند در پست‌ترین حد توحش و ضلال و بربریت و آنگاه با قوانین شامل خویش هم ایشان را راهبری نمود و رهانید از بدویت و استعانت جوییم از قرآن کریم، کتابی که هست جاودانه و بی‌نقص تا ابدیت.

کتابی که در دست دارید آخرین ویرایش از مجموعه کتب خودآموز مؤسسه آموزش عالی آزاد ماهان است که بر مبنای خلاصه درس و تأکید بر نکات مهم و کلیدی و تنوع پرسش‌های چهار گزینه‌ای جمع‌آوری شده است. در این ویرایش ضمن توجه کامل به آخرین تغییرات در سرفصل‌های تعیین شده جهت آزمون‌های ارشد تلاش گردیده است که مطالب از منابع مختلف معتبر و مورد تأکید طراحان ارشد با ذکر مثال‌های متعدد بصورت پرسش‌های چهار گزینه‌ای با کلید و در صورت لزوم تشریح کامل ارائه گردد تا دانشجویان گرامی را از مراجعه به سایر منابع مشابه بی‌نیاز نماید.

لازم به ذکر است شرکت در آزمون‌های آزمایشی ماهان که در جامعه آماری گسترده و در سطح کشور برگزار می‌گردد می‌تواند محک جدی برای عزیزان دانشجو باشد تا نقاط ضعف احتمالی خود را بیابند و با مرور مجدد مطالب این کتاب، آنها را برطرف سازند که تجربه سال‌های مختلف موکد این مسیر به عنوان مطمئن‌ترین راه برای موفقیت می‌باشد.

لازم به ذکر است از پورتال ماهان به آدرس www.mahanportal.ir می‌توانید خدمات پشتیبانی را دریافت دارید.

و نیز بر خود می‌بالیم که همه ساله میزان تطبیق مطالب این کتاب با سؤالات آزمون‌های ارشد- که از شاخصه‌های مهم ارزیابی کیفی این کتاب‌ها می‌باشد- ما را در محضر شما سربلند می‌نماید.

در خاتمه بر خود واجب می‌دانیم که از همه اساتید بزرگوار و دانشجویان ارجمند از سراسر کشور و حتی خارج از کشور و همه همکاران گرامی که با ارائه نقطه نظرات سازنده خود ما را در پربارتر کردن ویرایش جدید این کتاب یاری نمودند سپاسگزاری نموده و به پاس تلاش‌های بی‌چشمداشت، این کتاب را به محضرشان تقدیم نماییم.

مؤسسه آموزش عالی آزاد ماهان

معاونت آموزش

عنوان

صفحه

فصل اول:

۱۳ ----- واژه شناسی استعمار

فصل دوم:

۱۷ ----- جمعیت- صنعت- سرمایه

فصل سوم:

۶۳ ----- نظریه های امپریالیسم

فصل چهارم:

۷۵ ----- عقلانیت

فصل پنجم:

۱۲۱ ----- جهانی شدن و جهان سوم

۱۰۵ ----- سوالات چهار گزینه ای تالیفی- جهان سوم

۱۱۴ ----- پاسخ سوالات چهار گزینه ای تالیفی- جهان سوم

۱۳۵ ----- سوالات کنکور سراسری ۷۷-۹۲

۱۳۷ ----- سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۷۷

۱۴۰ ----- پاسخ سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۷۷

۱۴۳ ----- سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۷۸

۱۴۶ ----- پاسخ سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۷۸

۱۴۸ ----- سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۷۹

۱۵۲ ----- پاسخ سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۷۹

۱۵۴ ----- سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۸۰

۱۵۷ ----- پاسخ سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۸۰

۱۶۰ ----- سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۸۱

۱۶۳ ----- پاسخ سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۸۱

۱۶۵ ----- سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۸۲

۱۶۸ ----- پاسخ سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۸۲

۱۷۱ ----- سوالات چهار گزینه ای آزمون سراسری سال ۸۳

۱۷۴	پاسخ سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۳
۱۷۶	سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۴
۱۸۰	پاسخ سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۴
۱۸۳	سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۵
۱۸۶	پاسخ سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۵
۱۸۹	سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۶
۱۹۲	پاسخ سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۶
۱۹۴	سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۷
۱۹۸	پاسخ سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۷
۲۰۰	سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۸
۲۰۳	پاسخ سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۸
۲۰۵	سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۹
۲۰۹	پاسخ سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۸۹
۲۱۲	سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۹۰
۲۱۵	پاسخ سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۹۰
۲۱۸	سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۹۱
۲۲۱	پاسخ سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۹۱
۲۲۳	سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۹۲
۲۲۶	پاسخ سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۹۲
۲۲۷	سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۹۳
۲۳۰	پاسخ سوالات چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۹۳
۲۲۷	سوالات و پاسخ تشریحی چهار گزینه‌ای آزمون سراسری سال ۹۹ الی ۱۴۰۴

واژه شناسی استعمار

عناوین اصلی

❖ تعریف استعمار

❖ علل پیدایش و گسترش استعمار و امپریالیسم

فصل اول

واژه شناسی استعمار

استعمار یا کلمه کلونیزاسیون به معنای مهاجرت گروهی از افراد کشورهای متمدن به سرزمین‌های خالی از سکنه یا کم رشد به منظور عمران یا متمدن کردن آن سرزمین است.

مهمترین انگیزه و هدف استعمارگران در ابتدا دستیابی به ثروت موجود در سرزمینهای مستعمره بود اما بعدها اهداف دیگری هم در دستور کار قرار گرفت.

اولین خصیصه پایدار در کشورهای مستعمره عبارت است از دوگانگی در ساختار و بافت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این جوامع. یک ویژگی دیگر جوامع مستعمره باز تولید وابسته به بازار جهانی است.

برخی از نظریه‌پردازان معتقدند که آنچه موجب پیدایش و گسترش استعمار و امپریالیسم در جهان شد، رقابتهای سیاسی و نظامی قدرت‌های بزرگ اروپایی طی قرن شانزدهم به بعد بود. این دیدگاه تلاش دولت‌های بزرگ را برای دستیابی به قدرت و حیثیت بیشتر را عامل اصلی گسترش استعمارگری می‌داند این دیدگاه توسط هاینریش فربدیونگ مطرح شد.

برخی از نظریه‌پردازان علاوه بر عناصر قدرت و سیاست عنصر ناسیونالیسم را نیز در شکل‌گیری و گسترش استعمار و امپریالیسم مؤثر می‌دانند. کسانی مانند جوزف چمبرلین، آرتورسالتز و ماکس وبر از این قبیل هستند.

بنجامین کید، فردریش نومن و کارل پیرسون عوامل نژادی را در شکل‌گیری و گسترش امپریالیسم و استعمار دخیل می‌دانند. کارل مارکس و برخی از نظریه‌پردازان لیبرال اقتصاد سرمایه‌داری مانند هابسن، استعمار امپریالیسم را پدیده‌ای اقتصادی و محصول توسعه نظام سرمایه‌داری نوین می‌دانند.

به نظر اینان امپریالیسم و استعمار در باطن خود چیزی نیست جز تلاش مسالمت آمیز یا خشونت آمیز برای گسترش فعالیت‌های تجاری و صنعتی بورژوازی کشورهای پیشرفته غربی در دیگر کشورها.

ادیوید فیلدهاوس دلیل و علت اصلی رشد و گسترش امپریالیسم و استعمار را در خود جوامع مستعمره می‌داند.

برخی مانند هانس کوهن و جرج سامسون معتقد به آثار مثبت تمدنی استعمار برای کشورهای مستعمره هستند. در مقابل ریچارد هنری تاوونی معتقد به آثار منفی تمدنی استعمار می‌باشد.

اولین برخورد اروپاییان با بومیان آمریکای لاتین خشونت آمیز و غارتگرانه بود.

نخبگان سیاسی کشورهای آمریکای لاتین بعد از استقلال شامل زمینداران بزرگ و نظامیان می‌شدند.

دکترین مونروئه در ۱۸۲۳ دو اصل را دربرداشت:

۱- ضرورت تشکیل مستعمرات جدید

۲- جلوگیری از مداخله کشورهای اروپایی در قاره آمریکا



بین قرن پانزدهم تا هفدهم روابط اروپاییان با جوامع آفریقایی فقط شامل تجارت کالا بود. اما از آغاز قرن هفدهم تا پایان قرن نوزدهم تجارت برده سهم بزرگی را در رابطه اروپاییان با قاره آمریکا به خود اختصاص داد و علت این امر گسترش بازار برده در آمریکا بود.

در کنفرانس برلن در سال ۱۸۸۵ که با شرکت نمایندگان کشورهای اروپایی تشکیل شد سرزمینهای آفریقایی به صورت منصفانه میان استعمارگران تقسیم شد.

فرانسه مستعمرات خویش را در آفریقا از طریق سلسله مراتب شدیداً متمرکز اداره می‌کرد. انگلیسی‌ها بر خلاف فرانسوی‌ها به فرماندهان خود در اداره مستعمرات آزادی عمل بیشتری داده بودند.

اداره مستعمرات بلژیکی‌ها هم شبیه فرانسوی‌ها بود. اما شاید بتوان گفت که دلیل این امر را که مستعمرات بلژیک قبل از سایر مستعمرات درگیر مبارزات استقلال طلبانه شد این موضوع بود که آنها سعی نمودند، با استفاده از نخبگان تحصیل کرده بومی به برخی از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی دست بزنند اما این گروه گرایش‌های استقلال طلبانه از خود نشان دادند.

آندره گوندرفرانک اعلام می‌نماید که تخلیه منابع انسانی و طبیعی قاره آفریقا طی دوران استعماری و غیر استعماری، این قاره را به لیمویی تبدیل می‌کند که گویا آب آن را کشیده‌اند و پوستش در آفتاب در حال خشک شدن است.

شرکت سرزمین‌های دور در ۱۵۹۴ توسط هلند تأسیس شد و اولین شرکتی بود که به منظور در انحصار درآوردن تجارت آسیا شکل می‌گرفت.

شکست هندی‌ها در جنگ پلاسی در ۱۷۵۷ آغاز سلطه انگلیسی‌ها بر هندوستان بود.

کشور هند از سال ۱۷۵۷ تا ۱۸۵۸ تحت سلطه کمپانی هند شرقی بود و دولت انگلستان فقط از این کمپانی حمایت می‌کرد اما از این تاریخ به بعد دولت انگلستان رأساً حکومت هند را در دست گرفت.

جنگ تریاک در سال ۱۸۴۲ میان انگلیسی‌ها و چینی‌ها به زیان چینی‌ها پایان پذیرفت.

انگلیسی‌ها در خلال حضور طولانی خود در خلیج فارس و سواحل جنوبی آن هیچ‌گونه تغییری در حیات اقتصادی و سیاسی مردمان این سرزمینها ندادند.

طی قرن نوزدهم آنچه در خلیج فارس برای انگلیسی‌ها اهمیت داشت جنبه سوق الجیشی آن بود و نه بازارهای داخلی‌اش. قرارداد داری در ۱۹۰۱، قرارداد تجدیدنظر ۱۹۳۳ و قرارداد کنسرسیوم در ۱۹۵۴ منعقد شدند.

انگلیسی‌ها در ۱۸۸۲ مصر را تحت الحمايه خویش قرار دادند.

نقش منابع و سرمایه‌های منتقل شده از کشورهای مستعمره به کشورهای استعمارگر چه در دوران استعمار مستقیم و چه بعد از آن در عقب ماندگی اقتصادی کشورهای جهان سوم و پیشرفت اقتصادی کشورهای استعمارگر تا جایی اهمیت دارد که پل باران آن را به عنوان مهمترین تأثیر منفی استعمار بر کشورهای جهان سوم و مهمترین عامل پیدایش نظام اقتصادی نامتعادل و نامتوازن در جهان معاصر می‌داند.

جمعیت - صنعت - سرمایه

عناوین اصلی

- ❖ علل تأخیر در رشد صنایع تولیدی جدید در جوامع سوم
- ❖ عوامل افزایش استقراض کشورهای جهان سوم
- ❖ نظریات توسعه
- ❖ دولت در جوامع جهان سوم
- ❖ بافت سیاسی - اجتماعی - اقتصادی جهان سوم
- ❖ مسائل اقتصادی و سیاسی جهان سوم
- ❖ سیاست‌ها و ویژگی‌های ساختاری اقتصادهای توسعه نیافته از نظر ساختارگرایان
- ❖ نظریات نئومارکسیست‌ها
- ❖ نظریه همگرایی

فصل دوم

جمعیت - صنعت - سرمایه

متوسط رشد جمعیت در کشورهای جهان سوم ۳ درصد می‌باشد یعنی طی ۲۳ سال جمعیت کشور ۲ برابر می‌شود در حالی که در کشورهای پیشرفته صنعتی هیچگاه از ۱/۵ درصد بالاتر نرفته است. علت اصلی افزایش جمعیت در کشورهای جهان سوم کاهش مرگ و میر می‌باشد.

ضریب بازدهی سرمایه عبارت است از رابطه میان مقدار سرمایه گذاری جدید و مقدار تولید اضافی حاصل از این سرمایه‌گذاری‌ها در هر بخش اقتصادی.

اقتصاددانان، متوسط ضریب بازدهی سرمایه در کشورهای کم‌تر توسعه یافته را بین ۴ تا ۵ می‌دانند. ضریب تشکیل سرمایه در کشورهای پیشرفته صنعتی غرب، طی دوران اولیه رشد اقتصادی این کشورها از ۷ درصد درآمد ملی آنها تجاوز نمی‌کرد و در قرن نوزدهم این ضریب سرمایه‌گذاری از ۱۲ تا ۱۵ درصد درآمد ملی بوده است. نوعی همبستگی بین سطح تولید ناخالص ملی سرانه و میزان رشد جمعیت یک کشور از یک سو و میزان رشد اقتصادی آن وجود دارد یعنی هر چه سطح تولید ناخالص ملی کمتر و میزان رشد جمعیت بیشتر باشد احتمال بیشتری وجود دارد که میزان رشد اقتصادی آن کشور پایین‌تر باشد.

ماکروسفالی یا بزرگ سری از بیماری‌های ناشی از توزیع جمعیت می‌باشد. آنچه موجب تمرکز و شهرنشینی در کشورهای کم‌تر توسعه یافته شد، حضور مستقیم و غیرمستقیم استعمار سرمایه‌داری در این کشورها بود. طرفداران نظریه مرکز و پیرامون، تسلط یک یا دو شهر پر جمعیت در کشورهای کم توسعه را به طور عمده، معلول وابستگی این کشورها به کشورهای مرکز (سرمایه‌داری) می‌دانند و معتقدند که این شهرها به مثابه «مرکز پیرامون» و ایستگاه‌های اصلی انتقال ثروت ملی به خارج و جذب و همه‌گیر ساختن الگوی مصرف سرمایه‌دارانه عمل می‌کنند. نوستالوژی به تمایلی گفته می‌شود که شخص به بازگشت به وضعیت پیشین خود دارد. از جمله دلایل ضدیت با شهرنشینی در جوامع جهان سوم عبارتند از:

- پیشه‌های روستایی بسیاری از نخبگان و توده‌های شهری

- اعتقاد به رابطه بین ضعف و وابستگی اقتصادی این کشورها و تضعیف اقتصاد روستایی

- فشارهای ناشی از مسائل و مشکلات شهرنشینی

بارزترین نمونه برنامه‌های عملی ضدیت با شهر از سوی رهبران خمر سرخ در کامبوج در نیمه دهه ۱۹۷۰ صورت گرفت. در کامبوج اندیشه‌های ضد شهری را روشنفکری به نام کیا سامپان در اوایل دهه ۱۹۶۰ مطرح کرده بود. او اعتقاد داشت که در برنامه‌های مربوط به توسعه کامبوج باید اولویت را به مناطق روستایی داد و بر کشاورزی تعاونی و صنایع کوچک محلی تأکید نمود. برنامه‌ای که برای حل مشکل بزرگ شهری می‌تواند مورد استفاده واقع شود ایجاد وضعیت چند مرکزی است.



مهاجرت خارجی «فرار مغزها» چندان به مسأله افزایش جمعیت کشورها مربوط نمی‌شود بلکه به مسائل پیچیده‌تر سیاسی، فرهنگی، علمی و تکنولوژیک بستگی دارد. مهاجرت کارگران ساده و نیمه ماهر با مسأله افزایش جمعیت این کشورها ارتباط بیشتری دارد. مهمترین ویژگی و مشخصه اقتصادی کشورهای جهان سوم وجود ویژگی دوگانه در زندگی اقتصادی آنهاست. سطح پایین علم و تکنولوژی در کشورهای جهان سوم بیش از هر چیز به سطح نازل و نامطلوب آموزش و پرورش مرتبط است.

در سال ۱۹۵۰ حدود ۸۰ درصد مردم کشورهای جهان سوم در روستاها ساکن بودند و به کار کشاورزی مشغول بودند در سال ۱۹۹۰ این میزان به ۵۰ درصد کاهش یافت. عقب مانده‌ترین بخش اقتصادی کشورهای جهان سوم بخش کشاورزی است. دگرگونی‌ها و تحولات بخش کشاورزی محرک توسعه اقتصاد صنعتی در کشورهای پیشرفته است.

پدیده اقتصاد تک محصولی باعث بکارگیری شیوه‌های جدید و گسترش اقتصاد پولی در جوامع جهان سوم شد اما در نهایت باعث آسیب پذیری این جوامع در مقابل نیازهای حیاتی داخلی گشت. پیش‌تازترین و توسعه‌یافته‌ترین بخش‌های اقتصادی کشورهای جهان سوم صنایع استخراجی هستند.

بازار جهانی مواد خام به شدت تحت تأثیر و کنترل کشورهای صنعتی است.

علل تأخیر در رشد صنایع تولیدی جدید در جوامع جهان سوم عبارتند از:

- انزوای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی

- فقدان نظام‌های سیاسی مناسب برای توسعه صنعتی

- حاکمیت استعمار

امنیت سیاسی، تحرک اقتصادی و اجتماعی و شکل‌گیری بازار ملی که از الزامات توسعه اقتصادی است نیازمند دولت مقتدر، متمرکز و قانونمند هستند.

در اوایل دهه ۱۹۷۰ بر اساس محاسبه یک محقق از نظر توسعه صنعتی کشورهای آفریقایی ۲۰۰ سال، آسیایی ۱۵۰ سال، خاورمیانه ۱۰۰ سال و آمریکای لاتین ۵۰ سال از کشورهای صنعتی غرب عقب‌تر بوده‌اند.

در دومین کنفرانس عمومی سازمان توسعه صنعتی سازمان ملل متحد (یونیدو) برای صنعتی شدن کشورهای جهان سوم، طبق برنامه‌ای که تنظیم شده بود قرار شد که سهم کشورهای توسعه نیافته در تولید صنعتی جهان تا سال ۲۰۰۰ به ۲۵ درصد برسد.

۹۰ درصد میزان تولید صنعتی در آمریکای لاتین به سه کشور برزیل، مکزیک و آرژانتین متعلق بود.

- بخش اعظم صنایع جدید در کشورهای جهان سوم از نوع نسبتاً ساده، مصرفی و کاربر هستند.

- تولیدات صنعتی کشورهای جهان سوم از لحاظ بازار فروش به شدت به خارج وابسته هستند.

- سرمایه‌داری آن نظام اقتصادی می‌باشد که در آن عنصر سرمایه بر سایر عوامل تولید نیز مسلط می‌شود.

- سرمایه میل به افزایش دارد و این کار از طریق اختصاص سود (ارزش اضافی) صورت می‌گیرد.

- مصرف سرمایه و فعالیت شرکت‌های خارجی در کشورهای جهان سوم به قرن هجدهم برمی‌گردد.

- نخستین شرکت‌های فراملیتی عبارت بودند از: سینگر، ژیلت، وستینگهاوس الکتریک

- در قرن نوزدهم صدور سرمایه منحصراً از کشورهای اروپایی به کشورهای آمریکا، کانادا، استرالیا صورت می‌گرفت.

- از سال ۱۹۹۰ به این سو سهم کشورهای جهان سوم در جذب سرمایه‌های خارجی رو به افزایش نهاده است.

- سرمایه‌های صادر شده به کشورهای جهان سوم در مجموع بسیار کمتر از سرمایه‌های جا به جا شده در میان خود کشورهای توسعه یافته است.

- ۸۰ درصد سرمایه‌های صادر شده کشورهای صنعتی به مناطق آسیایی جنوب شرقی و آمریکای لاتین بوده است.



در سرمایه‌گذاری‌های خارجی تفاوت و تغییر فقط به کشورهای میزبان مربوط نمی‌شود بلکه کشورهای صادرکننده سرمایه را نیز دربرمی‌گیرد. برای مثال سهم امریکا در صدور سرمایه طی دهه ۱۹۸۰ کاهش یافت و در مقابل سهم اروپای غربی و ژاپن افزایش یافته است.

از نظر مارکس و پیروانش (بوژه لنین) صدور سرمایه نتیجه طبیعی نظام سرمایه‌داری و ادامه روند انباشت سرمایه است. توسعه تولید سرمایه‌داری ایجاب می‌کند که به طور مستمر بر میزان سرمایه به کارگرفته شده در یک واحد صنعتی افزوده شود. چنین کاری البته مستلزم تداوم سودبخشی سرمایه است اما با گسترش سرمایه و رقابت‌های ناشی از آن، روز به روز عرصه ملی برای سود آوری سرمایه تنگتر می‌شود. در چنین شرایطی دو ضرورت پیش می‌آید.

۱- ادغام سرمایه‌ها و کاستن از رقابت بین آنها (انحصاری شدن سرمایه‌داری)

۲- درنوردیدن مرزهای ملی برای دستیابی به فرصت‌های سودآورتر در خارج از مرزهای ملی (صدور سرمایه)

لنین عنوان می‌کند که علت اصلی سرمایه‌گذاری خارجی تلاش صاحبان سرمایه برای دستیابی به نیروی کار ارزانتر و بازار پر فروش و وسیع‌تر در خارج از مرزهای ملی است.

ارنست مندل علت اصلی صدور سرمایه را «مازاد سرمایه» یا همان سرمایه اضافی در کشورهای توسعه یافته صنعتی می‌داند. نیکلاس پولانزاس علت اصلی صدور سرمایه یا اجتماعی شدن روند کار در سطح بین‌الملل و بین‌المللی شدن را معلول تغییرات ایجاد شده در روابط تولید در سطح بین‌المللی و تغییر در تقسیم کار بین‌المللی دانست.

کلن دیکسون علت اصلی صدور سرمایه را تفاوت در نرخ بازدهی می‌داند این نظریه در دهه ۱۹۵۰ پذیرش عمومی یافت. عده‌ای دلیل صدور سرمایه را متنوع ساختن مجموعه دارایی‌ها می‌دانند که البته باید یادآورند که این نظر سه دیدگاه ویژگی سهامی بودن شرکت‌های بزرگ فرامی‌گیرد را در نظر نگرفته است.

عده‌ای محدودیت بازار فروش داخلی را علت اصلی صدور سرمایه می‌دانند.

نظریه چرخه محصول یکی از نظریات توضیح دهنده علت صدور سرمایه است که با توجه به مراحل حرکت کالا در بازار جهانی درصدد توضیح پیدایی و گسترش صدور سرمایه و فعالیت شرکت‌های فرامی‌گیرد است.

از مدافعان نظریه چرخه محصول «ورنون» می‌باشد که حرکت کالا در بازار جهانی را در چهار مرحله به تصویر می‌کشد:

۱- در یک کشور صنعتی محصول جدیدی ابداع می‌شود و به بازار داخلی عرضه می‌شود.

۲- بازار داخل اشباع می‌شود و آن محصول به کشورهایی صادر می‌شود که زمینه تقاضای بالایی دارند.

۳- محصول از طریق سرمایه‌گذاری در کشورهای خارجی که زمینه عرضه بالاتری دارند تولید می‌شود.

۴- محصول تولید شده در کشورهای خارجی به کشوری که خودش تولید کننده اولیه آن کالا بود برمی‌گردد.

همه نظریه‌هایی که سعی در علت‌یابی صدور سرمایه دارند به گونه‌ای اعتقاد به نوعی مزیت نسبی برای فعالیت سرمایه در خارج از کشور دارند. طبق دیدگاه موافقین فعالیت سرمایه‌ی خارجی، مهمترین موانع رشد اقتصادی در کشورهای جهان سوم کمبود شدید سرمایه و تکنولوژی است که کشورهای خارجی با سرمایه خود می‌توانند این موانع را رفع کنند.

قیمت انتقالی قیمتهایی است که در مبادلات داخلی شرکت‌ها اعمال می‌شود و متفاوت از قیمت بازار است. دور باطلی از فقر عمومی و کمبود سرمایه در کشورهای جهان سوم وجود دارد.

خروج سرمایه به وسیله شرکت‌هایی چند ملیتی از کشورهای جهان سوم بیشتر از آن چیزی است که از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری خارج می‌شود و در عین حال سرمایه‌گذاری مجدد شرکت‌ها در جوامع جهان سوم کمتر از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است. سرمایه‌گذاری خارجی و فعالیت شرکت‌های فراملیتی در مجموع تأثیرات منفی بر موازنه پرداخت‌های کشور میزبان دارد. شرکت‌های فراملیتی به عنوان یکی از راه‌های ممکن و کم هزینه انتقال تکنولوژی به کشورهای جهان سوم هستند.



در آن دسته از کشورهای جهان سوم که از سطح توسعه صنعتی بالایی برخوردارند و در عین حال از استراتژی جانشینی واردات پیروی می‌کنند، شرکت‌های فراملی ارتباط بیشتری با بنگاه‌ها و شرکت‌های داخلی آنها دارند.

در کشورهای جهان سوم که استراتژی توسعه صادرات را دنبال می‌کنند ایجاد رابطه شرکت‌های فراملی با شرکت‌های داخلی کشور میزبان به نوع فعالیت صادراتی این شرکت‌ها بستگی دارد.

مهمترین مجمع بین‌المللی اقتصادی کشورهای در حال توسعه «آنکتاد» یا همان کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل است. توصیه‌های آنکتاد در سال ۱۹۹۳ به کشورهای جهان سوم که درصدد همکاری با شرکت‌های فراملیتی بودند، عبارتند از:

- ۱- در عین حال که آنها را جلب فعالیت در کشور خویش می‌کنند در همان حال از به کاربردن مشوق‌های مخرب نظیر معافیت‌های مالیاتی کمتر استفاده کنند.
- ۲- سیاست‌های مؤثری برای حمایت از صنایع کوچک و متوسط داخلی در پیش گیرند و در همین زمینه درصدد جلب شرکت‌های کوچک خارجی باشند.
- ۳- همواره مراقب فعالیت شرکت‌های خارجی باشند.

سابقه استقراض خارجی از سوی کشورهای جهان سوم به قرن نوزدهم برمی‌گردد. در نیمه اول قرن بیستم به دلیل جنگ جهانی و بحران اقتصادی ۱۹۲۹ امکان زیادی برای استقراض خارجی وجود نداشت.

از عواملی که در افزایش استقراض کشورهای جهان سوم در دهه ۱۹۷۰ مؤثر بودند، عبارتند از:

الف) افزایش عرضه پول از سوی محافل مالی بین‌المللی که خود ناشی از عوامل زیر بود:

- خصوصی شدن سیستم پولی بین الملل بعد از فروپاشی سیستم پولی برتون وودز و فعال شدن بانک‌های بازرگانی بین‌المللی در زمینه اعطای وام
- بالا رفتن درآمد نفتی کشورهای صادر کننده نفت
- ب) افزایش تقاضا برای دریافت وام در میان کشورهای جهان سوم که ناشی از علل زیر بود:
- نرخ واقعی بهره وام‌های دریافتی از سوی کشورهای جهان سوم به علت تورم نسبتاً بالا در کشورهای وام دهنده، پایین بود.
- بسیاری از کشورهای جهان سوم برنامه‌های وسیع و پر هزینه‌ای برای رشد اقتصادی خود در پیش گرفته بودند.
- تعدادی از کشورهای غیر نفتی به دلیل افزایش قیمت نفت دچار کسری شدید موازنه پرداخت‌ها شده بودند و استقراض خارجی یکی از راه‌های جبران بود.
- تصور این بود که وام‌های دریافتی به سهولت قابل بازپرداخت می‌باشد.

تا قبل از دهه ۱۹۷۰ بخش اعظم وام‌های خارجی با عنوان کمک‌های مالی به کشورهای جهان سوم اعطا می‌شد و هدف از این کمک‌ها نیز حل معضلات حاد کشورهای وام گیرنده نظیر کمبود مواد غذایی و کمک‌های نظامی برای این کشورها بود اما بعد از دهه ۱۹۷۰ این وام‌ها به صورت فعالیت‌های اقتصادی سودآور برای مؤسسات مالی و پولی وام دهنده تلقی می‌شد.

یکی از ویژگی‌های مهم وام‌های خارجی از سوی مؤسسات مالی این است که وام‌دهندگان نقش مهم و تعیین کننده‌ای در گزینش وام‌گیرندگان و همچنین زمینه‌های مصرف این وام‌ها دارند.

از جمله عواملی که سهم مهمی در افزایش بدهی کشورهای جهان سوم داشت اقدام کشورهای وام دهنده در شناور کردن نرخ بهره و اعمال سیاست انقباض پولی در آمریکا بود.

سیاست انقباضی آمریکا باعث کاهش تقاضا برای مواد اولیه و دیگر صادرات کشورهای جهان سوم و کاهش تقاضا برای کالا همچنین کاهش قیمت کالاها را دربرداشت.

در طی دهه ۹۸۰ اقتصاد کشورهای جهان سوم دچار وام زدگی شده بود.



از اواخر دهه ۱۹۷۰ مازاد پول کشورهای عضو اوپک که قبلاً وارد سیستم پرداخت وام در سطح بین‌المللی می‌شد به علل متعددی از جمله متغیر بودن قیمت نفت و افزایش واردات خود کشورهای عضو اوپک، دیگر وارد این سیستم نمی‌شد. اولین کشوری که اعلام نمود قادر به بازپرداخت وام‌های دریافتی نیست مکزیک بود که در ۱۹۸۲ اعلام نمود و بعد از آن برزیل نیز اقدام مشابهی انجام داد.

در مواجهه با بحران بدهی‌ها کشورها و مؤسسات وام‌دهنده سعی داشتند که با تأکید بر راه حل‌های محافظه‌کارانه مالی بازاری، اول آنکه از گسترش بحران و تبدیل آن به یک مسئله سیاسی و مطرح شدن در مجامع بین‌المللی جلوگیری کنند، دوم آنکه نشان دهند که کشورهای مقروض چاره‌ای جز بازپرداخت وام‌ها ندارند و سوم اینکه از طریق واداشتن کشورهای بدهکار به سیاستهای ریاضت کشانه اقتصادی، وام‌ها را بازپرداخت کنند.

برخی از کشورها در مواجهه با بحران بدهی‌ها پیشنهاد لغو بدهی‌ها را نمودند کسانی مانند فیدل کاسترو که در کنفرانس هاوانا در طی سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ که این پیشنهاد حتی از سوی کشورهای مقروض نیز مورد استقبال واقع شد.

برخی دیگر از رهبران جهان سوم نظیر جولیوس نابوره و آلن گارسیا راه حل‌هایی نظیر مذاکره طرفین، تعدیل خواسته‌های وام دهندگان از جمله کاهش نرخ بهره و قسط‌بندی مجدد را مطرح کردند که از سوی وام‌دهندگان به آن توجهی نشد.

جیمز بیکو وزیر خزانه‌داری امریکا برای حل بحران بدهی‌ها در ۱۹۸۵ طرحی ارائه داد که سه راه حل دربرداشت:

- اول اینکه از طریق تحول ساختاری در اقتصاد کشورهای جهان سوم آنها به سمت یک اقتصاد بازاری بروند.

- دوم اینکه مؤسسات مالی چند جانبه وام‌هایی را برای ایجاد تحولات در اختیار کشورهای مقروض قرار دهند.

- سوم بانک‌های تجاری بین الملل به اعطای وام‌های خالص به این کشورها ادامه دهند.

اما این طرح به خاطر خودداری بانک‌های تجاری «مؤسسات خصوصی» از اعطای وام موفقیتی کسب نکرد.

در ۱۹۸۹ نیکلاس برادی طرحی را ارائه نمود که دربردارنده چهار راه حل برای حل بحران بدهی‌ها بود.

- تهیه منابع پولی برای کاهش بدهی‌ها و خدمات آن از سوی محافل مالی چند جانبه

- تبدیل بدهیهای کوتاه مدت و میان مدت به بدهیهای بلند مدت و یا تبدیل سهام مؤسسات اقتصادی کشور بدهکار

- بازخرید بدهیها

- توافق اصولی کشورهای بدهکار با محافل بستانکار بر اساس برنامه‌های معتبر و قابل اجرا.

کشورهای مقروض در دهه ۱۹۸۰ به طور همزمان با رکود و تورم به طور گسترده روبه‌رو بودند.

تعدیلات ساختاری در کشورهای مقروض در کوتاه مدت آثاری به مراتب مخرب‌تر بر نظم اقتصاد داخلی و سطح زندگی طبقات پایین این کشورها بر جای گذاشته است.

علت کاهش سهم کشورهای جهان سوم در تجارت جهانی در دهه ۱۹۷۰ عبارت بود از رشد سریع اقتصاد کشورهای توسعه یافته صنعتی و افزایش تجارت بین خود این کشورها و از سوی دیگر معلول کاهش مداوم قیمت مواد اولیه بود که سهم مطلق درآمد صادراتی کشورهای جهان سوم را کاهش می‌داد.

علت افزایش سهم کشورهای جهان سوم در تجارت جهانی در دهه ۱۹۸۰ ناشی از بالا رفتن قیمت نفت و افزایش سهم مطلق صادرات کشورهای نفت خیز بود.

علت اینکه مبادله تجاری میان خود کشورهای جهان سوم پایین است عبارت است از:

- جایگاه مشابه آنها در نظام تقسیم کار جهانی

- تشابه نیازهای وارداتی

- همسانی نسبی تولیدات اضافی

اقتصاد کشورهای جهان سوم مکمل همدیگر نیستند بلکه مشابه هستند.



کشورهای جهان سوم سهم زیادی در تجارت خارجی کشورهای توسعه یافته سرمایه داری ندارند و بالعکس کشورهای سرمایه داری سهم زیادی در تجارت خارجی کشورهای جهان سوم دارند.

دلیل افزایش سهم کشورهای جهان سوم در تجارت خارجی کشورهای توسعه یافته سرمایه داری در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ افزایش قیمت نفت در آن دوران بود.

علت کاهش سهم کشورهای جهان سوم در واردات کشورهای توسعه یافته فقط ناشی از مقیاس اقتصاد این دو دسته کشورها نیست بلکه به سیاستهای اقتصادی کشورهای توسعه یافته بویژه سیاستهای گمرکی نیز مربوط می شود. این کشورها معمولاً یک سیستم تعرفه وارداتی تصاعدی را اعمال می کنند به این صورت که میزان تعرفه هر کالا با میزان عملیات صنعتی انجام شده بر روی آن کالا افزایش می یابد که این باعث تشویق صدور مواد خام ارزان قیمت کشورهای جهان سوم به کشورهای توسعه یافته صنعتی جهان سوم به آن کشورها است.

همچنین از طریق تعیین سقف صادرات برای هر یک از کشورهای جهان سوم، مقررات بسته بندی، بهداشتی، بازاریابی حمایت دولت از محصولات داخلی و غیره از صادرات جهان سوم به کشورهای پیشرفته جلوگیری و آن را کاهش می دهند. صادرکنندگان جهان سوم عبارتند از:

- صادرکنندگان متوازن

- صادرکنندگان ثروتمند نفت

- صادرکنندگان مواد خام غیرنفتی

تمرکز صادراتی در کشور جهان سوم ریشه در اقتصاد مستعمراتی غیر صنعتی یا «اقتصاد تک محصولی» دارد.

کشورهای تک محصول از نظر مانور در بازارهای بین المللی با محدودیت روبه رو هستند.

بی سابقه ترین کاهش در قیمت مواد اولیه از ابتدای دهه ۱۹۸۰ آغاز شد و تا امروز ادامه دارد.

کالاهای اولیه برخلاف کالاهای مصرفی نسبت به قیمت حساسیت زیادی ندارند به این معنا که با کاهش قیمت آنها، تقاضایشان کمتر افزایش می یابد.

قیمت کالاهای صنعتی بر اساس اضافه کردن مقداری سود بر هزینه های تمام شده تعیین می شود. در حالی که قیمت کالاها و مواد اولیه اصولاً بر اساس عرضه و تقاضا قیمت گذاری می شود.

در طی دهه ۱۹۸۰ متوسط قیمت مواد و کالاهای صادراتی کشورهای جهان سوم دو بار دچار افت شدید و یک بار دچار افزایش شدید شد.

مهمترین علت نوسان قیمت کالاهای صادراتی کشورهای جهان سوم، نبود یک سیاستگذاری جمعی و هماهنگ از سوی کشورهای صادرکننده است.

اولین نتیجه نوسانات قیمت بی ثباتی در درآمدهای صادراتی می باشد.

پیمان لومه در ۱۹۷۵ بین کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا از یک سو و دهها کشور آفریقایی حوزه کارائیب و حوزه اقیانوس آرام از سوی دیگر بسته شد که هدف این پیمان تنظیم روابط تجاری بین این کشورها بود تا از شکل گیری کارتلهایی مانند اوپک جلوگیری شود.

نظریات توسعه

اولین و مهمترین صاحب نظری که به تفاوت جوامع آسیایی و اروپایی پرداخته منتسکیو می باشد که در کتاب روح القوانين با بکارگیری اصطلاح استبداد شرقی درصدد مقایسه حکومت های آسیایی و حکومت های اروپایی است.

وی تفاوت حکومت های آسیایی و اروپایی را در عوامل جغرافیایی می داند. منتسکیو حکومت های اروپایی را مبتنی بر قانون می داند ولی حکومت های آسیایی را مبتنی بر زور می داند.



از نظر منتسکیو کشورهای اروپایی برای تداوم بقای خود ناچار بوده‌اند که متکی بر قوانین باشند و این خصوصیت سبب پیدایش آزادی در میان جوامع شده است در حالی که در آسیا روح بندگی و بردگی حاکم است.

مارکس تأکید افرادی چون منتسکیو بر عوامل جغرافیایی را به عنوان یکی از خصوصیات جوامع شرقی قبول نداشته در مقابل عوامل اجتماعی و اقتصادی بویژه بر خصوصیات شیوه تولید در این جوامع تأکید می‌کند.

او از شیوه تولید آسیایی نام می‌برد و آن شیوه را به خاطر اینکه فاقد تضادهای پویا در درون خود است و باعث کندی تحولات اجتماعی در این جوامع شده است باعث تفاوت می‌داند.

این شیوه تولید آسیایی فاقد تضادهای طبقاتی و تضاد بین شهر و روستا می‌باشد که در جوامع غربی باعث تسریع تکامل غربی شد.

مارکس عنوان می‌کند که ضعف مالکیت خصوصی و پراکندگی جماعات دهقانی در جوامع آسیایی زمینه لازم را برای تشکیل و تداوم حکومت‌های خودکامه در این جوامع فراهم کرده است.

ویتفولگ نیز با تأکید بر خصوصیات جغرافیایی بویژه تأکید بر مسائل مربوط به کمبود آب در جوامع آسیایی درصدد توضیح و تبیین خصوصیات جوامع آسیایی یعنی استبداد شرقی برآمد.

ماکس وبر با تأکید بر پیدایش و گسترش فرایند عقلانی شدن اقتصاد و سیاست در اروپای غربی و قرار دادن دولت مدرن و بوروکراسی‌های غربی در مقابل اقتدارهای سنتی به توضیح برخی تمایزات میان دولتهای شرقی و غربی پرداخته است. به نظر ماکس وبر یک نوع نظام سیاسی در جوامع شرقی وجود دارد به نام پاتریمونیا که در آن منابع اقتصادی به پدر سالار یا سلطان تعلق دارد. در این نظام کارگزاران نوکران شخصی پادشاه و مردم رعایای پادشاه به شمار می‌روند.

در این نظام‌ها طبق سنتها یک طبقه آزاد برای کارگزاران و مردم وجود دارد اما در عین حال قلمرو خودکامگی حکام نیز بسیار وسیع است و از آنجا که مرزهای این دو قلمرو هیچگاه با ضوابط مشخصی تعیین نشده است همواره نوعی سردرگمی برای کارگزاران و رعایا وجود دارد.

در مجموع ماکس وبر بر خصوصیت شخصی بودن قدرت و مشروعیت و همچنین خودکامگی در جوامع سنتی غیر اروپایی تأکید می‌کند. بحث در مورد ویژگی‌های جهان سوم از نیمه دوم قرن بیستم آغاز شد.

نظریه‌پردازان نوسازی با تأکید بر تمایز سنت و مدرنیسم، دولت و سیاست در جوامع جهان سوم را با خصوصیات سنتی مشخص می‌کند. تقسیم‌بندی آنها ریشه در نظریات جامعه شناختی‌ای داشت که افرادی چون پارسونز ارائه کرده بودند.

از دیدگاه نظریه‌پردازان نوسازی ظهور ویژگی‌های مدرن در عرصه سیاسی به دنبال ظهور ویژگی‌های مدرن در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی روی خواهد داد به عبارت دیگر توسعه اجتماعی و اقتصادی مقدم بر توسعه سیاسی می‌باشد.

دانیل لرنر در کتاب زوال جامعه سنتی، ظهور نهادها و رفتارهای سیاسی جدید را در گرو ظهور شخصیت مدرن می‌داند که این شخصیت مدرن با ویژگی‌هایی چون همدلی و مشارکت طلبی مشخص می‌شود.

لازمه ظهور چنین شخصیتی همانا وقوع فرایندهایی نظیر صنعتی شدن، شهری شدن و گسترش مواد است. لرنر دموکراسی لیبرال غربی را الگوی مطلوب نوسازی سیاسی می‌داند.

ادوارد شیلز در کتاب توسعه سیاسی در کشورهای جدید، تبارگرایی را در جوامع جهان سوم که در حوزه سیاست به صورت قبیله گرایی و نظام‌های سیاسی سلطنتی موروثی جلوه‌گر می‌شود را دلیل تمایز کشورهای غربی و شرقی می‌داند. وی یگانه راه نوسازی را راهی می‌داند که دموکراسی لیبرال غرب طی نموده‌اند اما این فرایند را بسیار مشکل می‌داند.

گابریل آلموند و جیمز کلنن در کتاب سیاست مناطق در حال توسعه از تقابل سنت و مدرنیسم استفاده نموده‌اند اما برخلاف هم‌تایان پیشین خود سعی داشتند از دو قطبی کردن جوامع بپرهیزند. آنها اعلام نمودند که تمامی نظام‌های سیاسی موجود چه در جوامع پیشرفته و چه در جوامع در حال توسعه ترکیبی از عناصر سنتی و مدرن هستند با این تفاوت که عناصر سنتی در نظام‌های سیاسی جوامع در حال توسعه بسیار بیشتر از جوامع توسعه یافته است.

آلموندو سیدنی وربا در کتاب «فرهنگ سیاسی» علت اصلی توسعه نیافتگی سیاسی در جهان سوم را در خصوصیات فرهنگی و روانی این جوامع می‌داند.

آلموندو وربا سه نوع فرهنگ سیاسی را از یکدیگر متمایز می‌سازند:

- فرهنگ سیاسی محدود
 - فرهنگ سیاسی تبعی
 - فرهنگ سیاسی مشارکتی
- فرهنگ سیاسی جهان سوم یکی از این سه نوع یا ترکیبی از هر سه هستند.

از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی مشارکتی از منظر آلموندو وربا مشارکت در انتخابات و عضویت در احزاب سیاسی می‌باشد. آلموندو پاول بر اساس نوع و میزان مشارکت سیاسی چهار نوع نظام سیاسی را از یکدیگر متمایز ساخته‌اند که عبارتند از:

- دموکراسی صنعتی (۶۰٪ فعال - ۳۰٪ تبعی - ۱۰٪ محدود)

- دموکراسی غیر صنعتی (۶۰٪ محدود - ۳۰٪ تبعی - ۱۰٪ فعال)

- نظام‌های اقتدارگرایی صنعتی (۱۰٪ فعال - ۸۰٪ تبعی - ۱۰٪ محدود) در شوروی و آسیای شرقی قرار دارند.

- نظام‌های اقتدارگرایی در حال گذار (۱۰٪ فعال - ۶۰٪ تبعی - ۳۰٪ محدود)

در اواخر دهه ۱۹۶۰ نسبت به مکتب نوسازی انتقادات بسیاری وارد شد.

از نظر ایزنشتات به عنوان یک متفکر از جرگه تجدیدنظر طلبان نوسازی، ویژگی‌های روند نوسازی بیش از هر چیز به سنت‌های موجود در هر جامعه بستگی داشته است.

تجدیدنظر طلبان مکتب نوسازی نسبت به آموزه‌هایی از قبیل:

- یکدستی جوامع مدرن و جوامع سنتی

- یکسانی روند نوسازی در همه جوامع

- خوش بینی به حتمی بودن تسری نوسازی اقتصادی و اجتماعی به حیطه سیاست تردید کردند.

زولبرگ و هانتینگتون مسأله اساسی جهان سوم را ناتوانی دولتهای مستقر در این جوامع در برقراری نظم و ثبات سیاسی می‌دانستند.

زولبرگ در کتاب «استقرار ثبات سیاسی» بدبینی عملی خود را نسبت به فرآیند نوسازی سیاسی مورد مطالعه خویش در آفریقا بیان می‌کند و عنوان می‌کند که نوعی پاتریمونالیسم در این کشورها با وجود نهادهایی نظیر احزاب سیاسی و پارلمان همچنان عمل می‌کنند او با اشاره به از هم گسیختگی موجود در جوامع آفریقایی ادعا می‌کند که در چنین شرایطی سیستمهای تک حزبی و رهبران دیکتاتور مآب آفریقایی تنها امکان موجود برای ایجاد ثبات در این جوامع هستند.

مباحث هانتینگتون درباره سیاست در جهان سوم یک چرخش اساسی در مباحث نظریه پردازان مکتب نوسازی به حساب می‌آید او نشان داد که نوسازی اقتصادی و اجتماعی الزاماً به نوسازی سیاسی منجر نمی‌شود.

هانتینگتون در کتاب «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» مسأله اصلی جوامع در حال توسعه را فقدان حکومت‌های با ثبات و نظام‌های سیاسی نهادمند می‌داند.

هانتینگتون انقلابها را نمونه شدید انفجار مشارکت سیاسی و وسیله‌ای برای نابودی نهادهای سیاسی سنتی که مانع گسترش مشارکت سیاسی هستند می‌داند البته وی معتقد است که جوامع جهان سوم حتی بعد از انقلاب‌ها در ایجاد نهادهای مناسب برای مشارکت سیاسی و در عین حال حفظ نظم و ثبات سیاسی توفیق چندانی به دست نیاورده است.

نخستین نظریه پردازان وابستگی که با تشکیل مکتب اکلا در سال ۱۹۴۸ مباحث خود را آغاز نمودند، توجه خود را به طور عمده به ویژگی‌ها و مسائل اقتصادی جوامع توسعه نیافته معطوف کرده بودند و اصولاً توجهی به ویژگیها و مسائل سیاسی این جوامع نشان نمی‌دادند.



رائول پربیش، وابستگی را رابطه‌ای معرفی کرد که نه تنها زمینه‌های اقتصادی، زمینه سیاسی و استراتژی‌های سیاست داخلی و خارجی را نیز شامل می‌شود.

از دهه ۱۹۶۰ نظریه‌پردازان وابستگی بتدریج به مسائل سیاسی جوامع جهان سوم توجه کرده و آن را بررسی کردند. اسوالدوسونکل از نظریه‌پردازان وابستگی که اعتقاد داشت وابستگی و به حاشیه رانده شدن جهان سوم با فرایند سرمایه‌داری وابسته دولتی همراه است به نقش دولت وابسته در تأمین زیرساخت‌های لازم برای تسهیل سرمایه‌گذاری خارجی تأکید کرد و دولتهای جهان سوم را کارگزاران سرمایه خارجی قلمداد کرد.

فورتادو برای توضیح چگونگی تحکیم وابستگی اقتصادی در جهان سوم به نقش نیروهای اجتماعی و سیاسی داخلی از جمله دولت می‌پردازد.

فورتادو هیأت حاکمه کشورهای جهان سوم را متشکل می‌داند از زمینداران سنتی که به تجارت خارجی وابسته‌اند و ضمن حمایت از تجارت آزاد با دخالت دولت در اقتصاد مخالفند و سرمایه‌دارانی که از تجارت آزاد حمایت می‌کنند اما در زمینه تجارت خارجی متکی به دستگاه دولتی هستند و سرمایه‌دارانی که از سوی بازار داخلی پشتیبانی می‌شوند و طرفدار سیاستهای حمایتی از سوی دولت برای حفظ منافع خودشان هستند. چنین هیأت حاکمه نامتجانسی در جوامع وابسته موجب تحکیم سرمایه‌داری پیرامونی و وابستگی اقتصاد داخلی به مرکز می‌شود.

از دید بیان چاندرا که از مفسران نظریه مارکس درباره جوامع شرقی و مستعمرات است دولت استعماری نماینده هیچ یک از طبقات اجتماعی مستعمر نیست و همه طبقات را تحت سلطه سرمایه‌داران متروپل قرار می‌دهد. به نظر چاندرا طبقه حاکم در مستعمرات همانا بورژوازی متروپل است البته حاکمیت این طبقه ناشی از تملک ابزار تولید نیست بلکه ناشی از نظارت این طبقه بر دولت پیرامونی است.

کاردوسو و فالتو وابستگی را وضعیتی پویا می‌دانند که محصول رابطه متقابل نیروهای داخلی و خارجی است. به نظر آنها جنبش‌های سیاسی مردمی در جوامع جهان سوم در شکل‌دهی به دولت و فراهم آوردن امکان توسعه اقتصادی و گرایش بلند مدت به سمت دموکراسی نقش مهمی ایفا می‌کنند.

از دید فالتو و کاردوسو تنها زمانی می‌توان دولت پیرامون را ابزار نفوذ امپریالیستی دانست که استیلای سیاسی در دست طبقاتی باشد که منافعشان به طور مستقیم با منافع سرمایه خارجی پیوند دارد.

فالتو و کاردوسو دو نوع الگوی وابستگی را از هم متمایز می‌کنند.

- اقتصاد جزیره‌ای که در آن فعالیت‌های اقتصادی به طور کامل در دست سرمایه‌های خارجی می‌باشد.

- اقتصاد صادراتی محلی که در آن بخش عمده فعالیت‌های اقتصادی داخلی انجام می‌گیرد.

شکل اول وابستگی «اقتصاد جزیره‌ای» شباهت‌های زیادی با دولت‌های مستعمراتی دارد و به طور عمده ابزار سرمایه خارجی است و وظیفه دولت در این گونه اقتصادها حفظ نظم برای تضمین نیروی کار و منابع طبیعی و در خدمت سرمایه خارجی است.

تا قبل از بحران دهه ۱۹۳۰ طبقه حاکم از دید فالتو و کاردوسو در آمریکای لاتین از دو طبقه بورژوازی صادراتی و زمینداران وابسته به سرمایه خارجی تشکیل می‌شد اما بعد از بحران دهه ۱۹۳۰ به دلیل تحولات اقتصادی و رشد طبقات بورژوازی ملی و طبقه متوسط بخش‌ها پدید آمدند که اگرچه بلوک قدرت را در این کشورها کاملاً تغییر ندادند اما قدرت دولت را بین طبقات مسلط قبلی و بورژوازی ملی جدید تقسیم کردند.

فالتو و کاردوسو به امکان توسعه در جهان سوم و کشورهای پیرامونی معتقدند ولی این توسعه را از نوع وابسته می‌دانند.

دولت در جوامع جهان سوم فقط قادر به جذب بورژوازی ملی است و توان جذب طبقات پایین را ندارد. از دید فالتو و کاردوسو جوامع توسعه یافته به دلیل انباشت داخلی و استثمار مناطق پیرامونی توانایی جذب طبقات پایین را در دولت دارند.



از دید فالتو و کاردوسو دولت وابسته در بستری از مبارزه طبقاتی قرار دارد که خود این مبارزه طبقاتی به وسیله توسعه نظام جهانی و بحران‌های این نظام و همچنین نقش بخش صادراتی در اقتصاد ملی مشروط می‌شود.

آندره گوندرفرانک ویژگی‌های دولت و سیاست جهان سوم را بر اساس مدل توسعه‌نیافتگی و وابستگی توضیح می‌دهد.

از نظر آندره گوندرفرانک آنچه باعث شکل‌گیری فرایند توسعه‌نیافتگی در جوامع پیرامونی شد دو چیز بود:

- منابع داخلی این جوامع که متفاوت از منابع موجود در جوامع توسعه یافته بود.
- تسلط متروپل بر این جوامع که به طور عمده از قدرت نظامی متروپل سرچشمه می‌گرفت.

بنابراین همانطور که بورژوازی متروپل بر اقتصاد پیرامون شکل می‌دهد، قدرت دولت متروپل نیز دولت پیرامونی را مشروط می‌کند.

از نظر فرانک دولت پیرامونی تا حدود زیادی و نه به طور کامل ابزار سرمایه خارجی است اگر در مرحله اول توسعه سرمایه‌داری مازاد پیرامون به وسیله دولت استعماری به متروپل اختصاص و انتقال داده می‌شد در مرحله دوم این دولت پیرامونی است که با اصلاحات داخلی و تدارک زیربنای اقتصادی زمینه تولید صادراتی را به سود متروپل و متحدان محلی‌اش فراهم می‌کند.

آندره گوندرفرانک ساخت و بافت دولت پیرامونی را بر اساس زنجیره استثماری بین مرکز و پیرامون توضیح می‌دهد و این زنجیره را به مثابه روابط طبقاتی در سطوح محلی و بین‌المللی می‌داند.

دولت پیرامونی بیش از آنکه در خدمت بورژوازی و سرمایه داخلی بومی باشد در خدمت سرمایه خارجی است.

این دولت در سرکوب طبقات زیر سلطه داخلی خود دولتی قوی است و اما در عرصه بین‌المللی و در ارتباط با طبقات سلطه مرکز دولتی ضعیف می‌باشد.

آندره گوندرفرانک معتقد است که اقتدارگرا شدن دولت در جهان سوم اگر چه ابتدا از بحرانهای ناشی از ضعف بورژوازی داخلی و تسلط سرمایه خارجی سرچشمه می‌گیرد به دلیل استقرار و نهادینه شدن نظامی‌گری در این جوامع تحکیم می‌شود.

والرشتاین دولت‌ها را محصول فرعی نظام بین‌الملل می‌داند و معتقد است که دولت‌ها بیرون از نظام جهانی قرار ندارند. دولت‌ها نیز از الگوی تقسیم کار جهانی پیروی می‌کنند. او سطح دولت ملت را برای تحلیل سیاست قبول ندارد و معتقد است دولت اساس سیاسی نظام جهانی سرمایه‌داری نیست بلکه اساس سیاسی این نظام را یک مبارزه طبقاتی بین‌المللی تشکیل می‌دهد که به صورت سلسله‌مراتبی شکل گرفته است که از سطح طبقات مسلط در جوامع مرکز تا طبقه زیر سلطه در جوامع پیرامونی ادامه دارد.

والرشتاین کار ویژه دولت‌ها را عبارت می‌داند از کاهش آزادی عمل سیستم جهانی و ایجاد مطلوبیت بیشتر نسبت به سایر دولت‌ها و ملت‌ها در نظام جهانی.

به نظر والرشتاین اگرچه ملاحظات عادی بازار در ابتدا معلول تقسیم کار و تخصصی شدن تولید است اما دولت است که الگوهای مربوط را شکل می‌دهد، اجرا می‌کند و تقویت می‌کند.

والرشتاین ویژگی‌های دولت‌ها و نقاط ضعف و قوت آنها را به خصوصیات داخلی و ویژگی‌های فرهنگی آنها نسبت نمی‌دهد بلکه این خصوصیات تنها برحسب موقعیت و نقش ساختاری که یک کشور در لحظه معینی از زمان نظام اقتصادی جهانی ایفا می‌کند، مشخص می‌شود.

از نظر والرشتاین دولت‌های غیر پیرامون به عنوان متحدان منطقه‌ای دولت مرکز عمل می‌کنند و علاقه‌ای به اتحاد با پیرامون ندارند.

سمیرامین: سلطه خارجی طبقه مسلط داخلی را در جوامع پیرامونی مشکل می‌داند.

دولت پیرامونی در عین حال که به دلیل ضعف بورژوازی داخلی میل به اقتدارگرایی دارد به دلیل سلطه خارجی و فشار بین‌المللی برای افزایش استخراج مازاد از مشکل اقتدار رنج می‌برد.

تفاوت گوندرفرانک و سمیرامین در این است که سمیرامین به توانایی نیروهای داخلی کاملاً بدبین نیست، او وقوع بسیاری از بحرانها و تحولات در نظام سرمایه‌داری جهانی را ناشی از مبارزات رهایی بخش در جوامع پیرامونی می‌داند.



سمیرامین آینده جوامع پیرامونی را در گرو مبارزات و انقلابات در درون آنها می‌داند. او دلیل شکست سیاسی برنامه‌ها و ایدئولوژی‌های توسعه در جهان سوم را ناشی از بحران دولت ملی می‌داند که از یک سو ناشی از فرا ملی شدن اقتصاد است و از سوی دیگر ناشی از جنبش‌ها و گرایش‌های قومی و نژادی در درون آنها می‌داند.

به نظر سمیرامین آنچه در جوامع جهان سوم به وجود آمده و مؤثر واقع شده است نه دولت و نه طبقات اجتماعی بلکه جنبش‌های آزادی بخش می‌باشند اما این جنبش‌ها نیز فقط در کسب استقلال سیاسی تا حدودی موفق شده‌اند.

سمیرامین جنبش‌های انقلابی، تغییر شرایط بین الملل و ایجاد فضای گفتگو بین شمال و جنوب را امکان جدیدی برای حل این بحرانها در جوامع جهان سوم می‌داند.

نظریات وابستگی، نوسازی و نظام جهانی همگی در این نقطه مشترکند که به دولت نه به عنوان کانون مسائل جهان سوم بلکه به عنوان یک موضوع فرعی توجه کرده و آن را بررسی کرده‌اند و دولت را به عنوان یک موضوع مستقل مورد توجه قرار نداده‌اند.

توجه به دولت و سیاست در جهان سوم به صورت موضوع مطالعاتی مستقل از دهه ۱۹۷۰ آغاز شد.

حمزه علوی معتقد است که نمی‌توان نظریه‌های مربوط به دولت در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری را به جوامع حاشیه‌ای سرمایه‌داری تعمیم داد و نسبت به کاربرد نظریه‌های ابزارنگاری، بنیادریستی و فونلسیکونالیستی در مورد جوامع جهان سوم انتقاد می‌کند.

طبق نظریه ابزارانگاران دولت صرفاً ابزار طبقه حاکم است.

طبق نظریه بنیادریستی دولت ضمن فراهم آوردن شرایط لازم برای رشد سرمایه‌داری، مستقل از طبقات بالا عمل می‌کند.

طبق نظریه فونلسیکونالیستی، دولت در واقع یک خرد نظام بی‌طرف (از نظر طبقاتی و گروهی) برای برقراری نظم و امنیت در جوامع است و رابطه‌ای ارگانیک و کارکردی با بقیه اجزای جامعه دارد.

حمزه علوی عنوان می‌کند که در جوامع جهان سوم تنها یک طبقه مسلط وجود ندارد که دولت ابزار آن طبقه باشد. که انتقادی از نظریه ابزارنگاری است. در انتقاد از نظریه بنیادریستی عنوان می‌نماید دولت فقط شرایط داخلی و خارجی را برای رشد بورژوازی فراهم نمی‌کند بلکه خود نیز نقش مهمی در اقتصاد و توسعه اقتصادی دارد یعنی دولت در جهان سوم از استقلال بسیار بالایی برخوردار است و در نقد از نظریه فوبسیو دولت در جهان سوم را خادم کل جامعه نمی‌داند و عنوان می‌کند که دولت رابطه مکمل و کارکردی با بقیه اجزای جامعه ندارد بلکه رابطه‌ای پر تعارض با بخش‌های مختلف جامعه دارد.

حمزه علوی عنوان می‌کند در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری به دلیل فراگیر شدن شیوه تولید سرمایه‌داری فقط دو طبقه اصلی به عنوان طبقه بنیادی موجودیت یافته‌اند (سرمایه‌دار-کارگر) اما در جوامع جهان سوم به خاطر حضور استعمار و سرمایه‌داری استعماری ساختارهای طبقاتی گوناگون و پیچیده‌ای به وجود آمده است. در این جوامع انواع شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری در کنار شیوه تولید سرمایه‌داری به حیات خود ادامه می‌دهد و این علت اصلی تنوع و پیچیدگی ساختار طبقاتی در این جوامع است. به نظر علوی در سرتاسر جوامع جهان سوم دو نوع ساختار متفاوت اجتماعی مشاهده می‌کنیم. در برخی از این جوامع نظیر آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی که مناسبات سرمایه‌داری تأثیر و نفوذ بیشتری در ساخت اجتماعی بومی آنها داشته می‌توان شاهد یک طبقه زمیندار قدرتمند و با ثبات مالکان سرمایه‌دار را مشاهده کرد. همچنین به همراه گسترش سرمایه‌داری پیرامون طبقه‌ای از بورژوازی بومی نیز رشد کرده است. البته این طبقه منسجم و یک دست نیست و دست کم از دو بخش تشکیل شده، بخشی که در ارتباط با سرمایه خارجی است و می‌توان آن را بورژوازی وابسته قلمداد کرد، بخشی دیگر که بورژوازی صنعتی بومی است که رابطه‌ای دو پهلوی با سرمایه خارجی دارد به این دلیل که از یک سو با هم رقابت دارند و از سوی دیگر سرمایه خارجی مادامی که سرمایه برتر را در این جوامع در اختیار دارند. همکاری بورژوازی صنعتی بومی را پذیرا است و در نهایت در این جوامع بورژوازی خارجی نیز حضوری مضاعف دارد بنابراین طبقه بالای سرمایه‌داری در جهان سوم عبارتند از (مالکان سرمایه‌داری- بورژوازی بومی- بورژوازی خارجی) که این سه طبقه مکمل یکدیگر نیستند بلکه رقیب هم می‌باشند و این شرط طبقات سه گانه



بورژوازی «بورژوازی صنعتی، تجاری و مالی» می‌باشد به همین خاطر نمی‌توان آنها را یک طبقه واحد حاکم دانست. دولت در این جوامع به عنوان نهادی خودمختار از طبقات بالا شکل می‌گیرد و عمل می‌کند. در این جوامع اگر چه دولت منافع دراز مدت این طبقات را حفظ می‌کند، ابزار حکومت هیچ یک از آنها نیست.

دسته دوم جوامع پیرامونی جوامعی هستند که در آن جمعیت‌های روستایی و قبیله‌ای تسلط دارند مانند افریقا در این جوامع یک طبقه زمیندار با ثبات و بزرگ وجود ندارد اما در دوره استعمار یک طبقه بورژوازی خارجی و یک طبقه بورژوازی وابسته (کمپرادور) وجود داشته که پس از استقلال بورژوازی وابسته را از کشور بیرون راند و بورژوازی خارجی نیز نقش کمتری را ایفا نمود. اما با وجود این هنوز هم حضور مؤثر دارد پس در چنین شرایطی با یک خلأ طبقاتی مواجه هستیم.

در این جوامع قدرت سیاسی در عمل در دست یک طبقه متوسط است که از میان جمعیت بومی برخاسته‌اند و دستگاه‌های حکومتی را اداره می‌کنند. منافع اصلی این طبقه در حفظ مناصب و پست‌های اداری و نظامی است.

علوی قائل به نوعی سلسله مراتب درون خود طبقه متوسط می‌باشد به گونه‌ای که اعضای رده‌های بالای بوروکراسی ارتش در این جوامع غالباً از همان خانواده‌های زمیندار، کشاورزان ثروتمند و با بورژوازاها برگزیده می‌شوند.

به نظر حمزه علوی دولت در هر دو دسته از این جوامع به خاطر ساختار پیچیده طبقاتی و فقدان یک طبقه بالای مشخص میل به دیکتاتوری دارد و این وضعیت دولت را هم در مقابل طبقات فرادست و هم طبقات فرودست قرار می‌دهد.

از نظر حمزه علوی دولت در جوامع جهان سوم بیش از حد گسترده است و این خود به گونه‌ای میراث دوران استعمار می‌باشد. از نظر او دولت در جوامع جهان سوم از اختیارات خویش در جهت پیگیری منافع شخصی طبقات بالا استفاده می‌کند در این دولتها اول آنکه به عنوان توسعه اقتصادی بخش زیادی از منابع اقتصادی در انحصار خدمت خود قرار می‌دهند. دوم آنکه از منابع خارجی نیز سود می‌برند و هزینه بالای عمومی نیز که منبع پنهان برای منافع خصوصی گردانندگان دولت به حساب می‌آید. دولتها نمی‌توانند در نحوه باز تولید منابعی که در اختیار دارند منافع طبقات و گروه‌های مختلف را نادیده بگیرند اما میزان برخورداری هر یک از گروه‌ها و طبقات از این منافع، به میزان نفوذ و قدرتشان است.

به نظر علوی نظامیان در جوامع جهان سوم بیشترین سهم را از این منافع دارند.

دولت جهان سوم از نظر علوی به ناچار درون ضرورت‌های ساختاری سرمایه‌داری پیرامونی عمل می‌کند، این دولت برای حفظ خود در میان تعارضات و منازعات ناچار است سرکوب‌گر باشد که این سرکوب هم طبقات بالا و پایین را شامل می‌شود.

علوی معتقد است که تنها دولتهای نظامی جهان سوم نیستند که از قدرت نظامی برای سرکوب داخلی استفاده می‌کند بلکه حتی رژیم‌های پارلمانی و غیر نظامی نیز در این کشورها هیچ مانعی برای بکاربندی نظامیان بر علیه جنبشها و طبقات پایین ندارد.

یک تفاوت در رژیم‌های نظامی جهان سوم با رژیم‌های غیر نظامی این جوامع در این است که در رژیم نظامی جهان سوم، نظامیان خود تبدیل به قانون می‌شوند و نیاز به منبع دیگری برای کسب قدرت در اختیار ندارند.

از دیدگاه تیماس اورس، دولت بورژوازی تبلور ظاهری منافع کل جامعه بر اساس نظام سرمایه‌داری تولید و توزیع می‌باشد و ضرورت وجود آن را ناشی از شرایطی می‌داند که برای تولید سرمایه‌داری لازم است به عبارتی دولت در جوامع سرمایه‌داری تضمینی برای شرایط عام باز تولید سرمایه‌داری می‌باشد.

به نظر اورس در جوامع جهان سوم نظام سرمایه‌داری همزمان با فرایند پیدایی و تکامل سرمایه‌داری استقرار نیافته است بلکه تنها پس از تکامل این نظام و تبدیل شدنش به شیوه تولید غالب در جوامع دیگر، به جوامع پیرامونی راه یافته است.

به نظر اورس این تأخیر باعث دو خصوصیت در جوامع جهان سوم شده است.

۱- تعدد در صورت‌بندی‌های اجتماعی

۲- باز تولید وابسته به بازار جهانی